سخنرانی مسجد سید عزیزالله تهران - جلسه 6

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْـبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَـيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَـمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ

صاحب الهيبه العسكريه و الغيبه الالهيه سيدنا و مولانا و امامنا و هادينا بالحق القائم و لعنه الله عليه اعدائهم ابد الابدين و دهر الداهرين

(سَنُريهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ في أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهيدٌ) [1]

خداوند ديده بصيرت همه ما را به انوار معارف خودش روشن‌تر فرمايد و ما را به صاحب علم و صاحب معرفت قرآن، امام زمان7 به زودي برساند، مجتمعا، يمين و يسار، خلف و قدام، سه تا صلوات بفرستيد.

چنان‌چه خاطر مبارك آقايان محترم حاضرين در روز اول باشد، من عرض كردم:

مردم نسبت به ذات حق متعال بر دو قسم هستند:

يك دسته كساني كه طالب حق و حقيقت هستند و در جستجوي شاه‌راه و كعبه اله هستند و ابهامی كه اگر در نظر آن‌ها هست، در طلب رفع آن ابهام هستند. اين مردمی كه در طلب هستند و خواستار حقيقت هستند، براي اين‌ها پيامبران، تذكرات فطري ميدهند. به تذكرات فطري، اين‌ها فطرتشان روشن ميشود و به راه ميافتند.

ولي يك دسته ديگر هستند كه اين‌ها مانند طبقه و دسته اول صاف و پاك و در طلب نيستند، اهل جدل هستند، ميخواهند فضل فروشي كنند، ميخواهند بگويند ما ملا هستيم، ما دانا هستيم، تظاهر به دانش كنند، با اين نمونه مردم، تذكر به فطرت كافي نيست، به جهت اين‌كه (وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها

أَنْفُسُهُم) [2] به جهت اين‌كه (يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ الله ثُمَّ يُنْكِرُونَها) [3] ، اين‌ها نعمت خدا را ميشناسند، ولي جحود و انكار ميكنند. با اين‌ها بايد به طريق جدل وارد شد.

جدل بر دو قسم است: يك قسم وحشيانه است، يك قسم عاقلانه است.

هر دو جدل است، گفتگو و احتجاج است، اما يك احتجاجی عادلانه و عاقلانه و روي اصول منطق و ادب است و يك جدل هم وحشيانه و عاميانه.

جدل وحشيانه و عاميانه مقبول دستگاه خدا نيست، آن جدلي كه در محلش لازم است، جدلي است كه به احسن باشد، يعني مطابق منطق باشد. آقايان علماء شرف حضور دارند.

خدايا به حق پيغمبر روحانيت ما را قوی‌تر، جليل‌تر، عزيزتر، عظيمتر بفرما.

ما را قدردان نعمت روحانين خودمان، از آيات عظام تا طلاب و محصلين علوم دينيه، قدردان آن‌ها بفرما.

در منطق پنج صنعت بيان ميكنند:

از همه اهم و اعظم «صناعت برهان» است، با مقدماتي كه دارد، سپس «صناعت خطابه» است، سپس «صناعت جدل» است، «صناعت شعر» است، «صناعت سفسطه» است. پنج صنعت وجود دارد و هر كدام از اين صنعت‌ها هم يك مقدماتي دارد كه در علم منطق، اين مطلب مفصل و مبسوط ذكر شده است و در اين باره «خواجه نصير طوسي» رضوان الله عليه در منطق كتاب «تجريد» و «علامه حلي» قدس الله سره در شرح آن منطق، مفصل و مبسوط بيان كرده است.

اگر كسی از علماء بخواهد صناعات خمس را مخصوصا «صنعت خطابه» را روي موازين منطق و علم بدست بياورد، كتاب «جوهر النضيد في منطق التجريد» برای «خواجه» و «علامه»، به آن‌جا مراجعه كند. خيلي مفصل نوشته است.

من يك وقتي اين‌ها را درس ميگفتم. بهتر از همه مناطقه، ايشان بيان كردند، براي خطابه شرايطي است كه نوع خطباي كنوني، واجد آن شرايط نيستند، لذا خطابهها خيلي نفوذ و اثر ندارد. تعارف هم نداريم، دروغ هم نمي گوئيم، اگر خطابهها موثر ميبود، طبقات مردم غير از اين‌كه هستند ميبايست باشند.

به هر جهت بگذرم.

يكي از صنعت‌ها، «صنعت جدل» است. جدل اگر روي موازين منطق شد، «جدل احسن» است، جدلي است كه موثر و مفيد است. ولي اگر جدل عاميانه شد، فحش و فحش كاري و كتك و اين حرف‌ها، ضرب و حرب و به اين‌طور چيزها منجر ميشود و نتيجه هم نخواهد داشت. اگر جدل روي صناعت منطق شد، آن جدل، جدل عاقالنه است و جدل عادلانه و اديبانه است و در حد خودش با مردمي كه مجادل هستند، اثر خواهد بخشيد.

قرآن به ما دستور جدل حسن ميدهد (ادْعُ إِلى سَبيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتي هِيَ أَحْسَن) [4] ، خودش هم روي همين «جدل احسن» عمل كرده است. قرآن به انواع و انحاء استدلالات مستدل شده است و متمسك شده است. علاوه بر تذكرات فطري و بيدار كردن وجدان خفته، به طريق استدلال هم مستدل شده است به انحاء استدلالات، عاقلانه، اديبانه، عادلانه، قرآن مستدل شده است.

كه حالا فرصت بيانش را ندارم و جمعيت هم متناسب با اين حرف‌ها نيست، از هر صد تايي، هشتاد تا از شما اين مطالب نميفهميد، آن درس طلبگي لازم دارد.

به هر جهت، حالا، روي همين صنعت «جدل احسن»، انبياء با كساني‌كه مجادل هستند و فطرتا تسليم حق نيستند، با آن‌ها جدل كرده‌اند. جدل قرآن را من به صورت «صنعت فلسفي» و «موازين حَكمي»، ميخواهم يك يا دو روز، به عرض مبارک آقايان دانشمند مجلس، كه فراوان هستند، برسانم. الحمدلله مجلس ما، اغلب را می‌شناسم، اكثريت فضلا و دانشمندان هستند و كم فهم كم به چشمم می‌خورد.

من روی «جدل احسن» كتاب و سنت، يک مطلبی را دو روز بر طرز منطق به عرض می‌شناسم، كه شما با هر مجادلي بتوانيد به اين جدل مذاكره و مناظره كنيد، يكي را امروز ميگويم، اگر تمام شد، دومي را هم ميگويم و الا دومي به عهده فردا است.

دو مقدمه را به عرض ميرسانم. فضلاء توجه كنيد:

مقدمه اُولي، اين است كه طبيعت واحده، تقاضاي اثر واحد ميكند. از يك طبيعت، دو اثر متخالف محال است، اين در «حكمت متعاليه» و «فلسفه عاليه» مبرهن است و برهانی است، هركس برهانش را ميخواهد، بايد بيايد و زانو بزند، درسش را بخواند و در «فلسفه متعاليه» اقلا دو الی سه ماهی درس بخواند تا اين مطلب را بفهمد.

طبیعت واحده، اقتضاي اثر واحد میکند، دو اثر مختلف متخالف از يك طبیعت، بروز نخواهد کرد، الا اینکه در این طبیعت جهات مختلفهاي پیدا شود که آن جهت مختلف، اقتضاي اثر دیگري بکند، اختلاف جهات در طبیعت، منشاء شود براي اختلاف آثار. اختلاف جهت هم باید از ناحیه خارج طبیعت باشد، خود طبیعت، بذاته، موجب شان مختلف نخواهد شد.

مثلا، طبیعت آتش، بر سوزاندن است، بر خنك کردن نیست، طبیعت آتش بر صعود به طرف بالا است. چون دو تا علیین هستند و دو تا سفلیین هستند. چهار تا عنصر علماء قدماء داشتند، چهار «آبشیج»، به اصطلاح فارسی قدیم «آبشیجان» یعني چهار عنصر، این چهار عنصر، دو تای آن علیین و دو تای آن سفلیین است، آتش و هوا علیین هستند، رو به بالا میروند، مشکي که پر باد کنید، زیر آب بزنید، بالا میآید، زیرا هوا محیط بر آب است. آتش را هم وقتي روشن کني شعلهاش به طرف بالا می‌رود، لذا علیین می‌گویند. و خفیفین یعنی سبک هم هستند، هم هوا و هم آتش سبک است.

دو «آبشیج» دیگر، سفلیین و ثقیلین هستند، خاک و آب، آب را رها کنی، رو به پائین میرود، خاک را هم رها کنی رو به پایین می‌آید.آب و خاک هر دو سنگین هستند، این دو تا را سفلیین گویند و آن دو تا را علیین گویند.

طبع آتش اقتضاي صعود به بالا را میکند. طبع آتش اقتضاي حرارات میکند. حالا این طبیعت دیگر محال است که رو به پائین بیاید، مگر آنکه قاصري و یا قاهري و یا جابري این را رو به پائین بیاورد. آتش را بوسیله فشار رو به پائین میآورند و یا هوا را بوسیله حبس در يك محبسی رو به پائین بیاورند. در شیشه یا مشکي حبس کنند و رو به پائین بیاورند و الا خود طبیعت بذاتها، اقتضاي يك اثر دارد، بالا رفتن و سوزان.

این يك مقدمه.

این مقدمه ظاهرا خیلي ساده بود که همه فهمیدید.

مقدمه ثانیه:

شاعر میگوید:

ذات نایافته از هستي بخش   کي تواند که شود هستي بخش

خشك ابري که بود ذات تهي   کي شود بر صفت آبدهي

و به اصطلاح علم، «معطي شيء فاقد شيء» نميشود.

من اگر بخواهم به شما پول بدهم و شما را غني كنم، اول خودم بايد غني باشم و الا به قول «آخوند ملا محمد»:

كي دهد زنداني در اقتناص مرد زنداني ديگر را خلاص

من‌كه محبوس هستم، نميتوانم محبوسي را خلاص كنم، بايد آزاد باشم تا اعطاء آزادي كنم، من‌كه ميخواهم شما را ثروتمند كنم، بايد ثروتمند باشم تا شما را ثروتمند كنم و الا گدا نمي تواند شما را ثروتمند كند، با چي مي‌خواهد ثروتمند كند؟ توجه كرديد يا نه؟ «معطي شيء فاقد شيء» نمي‌شود، واجد شی بايد باشد. بايد من علم داشته باشم، تا شما را ملا كنم، من باب مثل. بايد زور داشته باشم تا شما را زورمند كنم، پول داشته باشم، تا شما را پولدار كنم و الا لات و پات و آسی و پاسي و آسمان جُل، آيا بنده را ميتواند دارا كند؟ با چه؟

خشك ابري كه بود ذات تهي كي شود بر صفت آب‌دهي

بايد ابر آب داشته باشد تا آب را به زمين بپاشاند و زمين مرده را به اذن خدا زنده كند.

اين دو مقدمه، يكي اين‌كه طبيعت واحده، اقتضادي اثر واحد را ميكند، دو اثر مختلف، از يك طبيعت واحده بروز نميكند. دوم اين‌كه موثر در شيء بايد خودش واجد آن اثر باشد، بايد اين داغ باشد تا دست من را داغ كند، و الا اگر خودش داغ نبود، سرد بود، خنك بود، دست من را داغ نميكند، آن‌كه داغي را بدست من ميدهد، بايد خودش داغ باشد.

اين دو مقدمه بود، حالا:

در اين عالم وقتي نگاه ميكنيم، آثار مختلفه عجيب ميبينيم، عجيب. آن قدر اختلاف است كه حد و عَد ندارد. هر ذره‌اي از ذرات و لو ذره اتمي، ولو بچههاي اتم، الكترون و پروتون كه من خيلي هم نميخواهم اين اسم‌های فرنگي را ببرم، ذراتي كه از آن كوچك‌تر نباشد، هر ذره‌اي با ذره ديگر اختلاف‌هاي فراوان دارد.

يك نكته عرفاني اين‌جا بگويم.

حضرات عرفا ميگويند: تمامی اشياء آيت وحدانيت خدا هستند و درست هم ميگويند.

شاعرشان هم ميگويد:

هر گياهي كه از زمين رويد وحده لاشريك له گويد

تمام ذرات ممكنات، آيت فردانيت، آيت وحدانيت، آيت يگانگي حق متعال هستند، چطور؟ زيرا كه تمام ذرات ممكنات با همديگر مختلف هستند. من باب مثل، يك موئي را از مژه مي‌گيرم. مژه من بين پانصد، ششصد موي دارد، يكي را ميگيرم، تازه من يك نفر هستم، پانصد، ششصد جمعيت هم هستيد، پانصد را در پانصد ضرب كنيد، بيست و پنج هزار موي مژه است. بيش بيست و پنج هزار موي مژه، موي سبيل‌هاي شما ده برابر آن است، پنج برابر هم موي سر شما است، ديگر من از چانه به پائين را نميگويم، التفات فرموديد؟

هركدام از شما اقلا دو سه هزار موي داريد، درست است يا نه؟ الان چند ميليون مو تو اين مسجد است، در صورتي‌كه اين مسجد جمعيتي ندارد. خدا بيامرزد قدما از بازاراي‌ها را، آن‌ها قدر ماه رمضان را مي دانستند. آن‌ها اين مساجد را پر و معمور ميكردند، به نمازشان، به دعايشان، هر كاسبي كه ميآمد، چه اين‌جا، چه مشهد ما، چه مكان‌های ديگر، يك بقچه بندي زير بقلش بود، جانماز بود و مهر و تسبيح و شانه و آينه و مسواك و قرآن و زاد المعاد، ديگر ماه رمضان، ماه عبادتشان بود، التفات فرموديد؟ حالا رفته، همه چيز رفته است، تعارف هم ندارد، تك و توكي از قديميها باقي مانده‌اند و آفتاب‌هاي لب ديوار هستند. خداوند به حق پيغمبر، قدماي ما را براي ما نگه‌دارد.

جوان‌ها دعا كنيد، و الله، خدا شاهد است، خير و بركت هم در همين پيرها و در همين قديميها است.

خدايا به حق پيغمبر، متدينين ما را، قدماي متدين ما را، طول عمر بده.

بچههاي ما را هم به آداب باباهاي خوبشان مودب بفرما.

از سر بازار تا پائين بازار كه بروي، صد برابر اين جمعيت، جمعيت است. آن وقت، موهاي همه اين‌ها را حساب كن، موهاي تمام مردم تهران را حساب كن، موهاي سي و سه ميليون جمعيت ايران راحساب كن، تازه ايران یک مملكتي از خاورميانه و شرق وسطی است، روي كره، چهار ميليارد جمعيت است و هر نفري حداقل پنچاه هزار موي دارد، ديگر عددش را خدا ميداند، از حساب ما بيرون مي‌رود، از كا تريليون هم خارج است. يك دانه موي مژه بنده، در برابر همه اين موها، با همه موها مخالف است. شما حيوانات را هم به حساب بياوريد، چون آن‌ها هم مو دارند، موي حيوانات دنيا و موي افراد بشر دنيا را جمع كن، تمامش را ببر زير ذره‌بين‌هاي يك بر صد هزار، ميكروسكوپ‌هاي بزرگ، مثل همين یک موي مژه من ديگر پيدا نخواهي كرد. يا كلفت‌تر است، يا باريك‌تر است، يا لطيف‌تر است، يا كثيف‌تر است، يا مشكي‌تر است، يا بورتر است يا

تیزتر است، یا کندتر است، یا سوراخ وسطش گشادتر است، چون موها سوراخ دارد، بشر همه چیزش سوراخ دارد، مویش هم سوراخ دارد، استخوانش هم سوراخ دارد، همه چیزش، همه چیزش! اصلا بشر مشبك است، سوراخ، سوراخ است. آن سوراخ وسطش، یا گشادتر است یا تنگتر است، سرش یا تیزتر است یا تیزتر نیست، قدش یا بلندتر است یا کوتاهتر است. در اعراض، نُه مقوله عَرَض داریم، کم و کیف و متي، جده، اضافه، فعل و انفعال، نه مقوله عرضی است که فلاسفه و مناطقه ذکر کرده‌اند. در این نُه مقوله عرضي، يك دانه موي مژه بنده با تمام موهاي دنيا، يكسان نيست، اختلاف دارد.

يك حرفي را عرفا ميگويند، البته ما با عرفان كه مخالف نيستيم، با ارفان‌هاي با همزه، كه ميخواهند اسمش را عرفان با عين بگذراند، با آن مخالف هستيم و الا با عرفان حقيقي كه مخالف نيستيم، ما خودمان عارف هستيم الحمد لله.

به قول عرفاء:

«لا تكرار في التجلي»

در تجلي حق متعال، تكرار نيست، تاسيس است نه تاكيد. تكراری نيست، يعني يك چيز را به جميع جهات، دو نوبت در دنيا آوردن، نيست. هر چيزي با چيز ديگر اختلاف دارد. الان پانصد، ششصد نفر هستيد، هيچ‌كدام شما، شكل شما با هم‌ديگر، من جميع‌الجهات شبيه نيست، با اين‌كه همه گندم‌گون هستيد و همه بشر مستوي‌القامه هستيد، با اين‌كه همه ايراني، بلكه بسياري از شما تهراني، مع ذلك كله، شمايل هيچ‌كدام شما با ديگران من جميع جهات برابر نيست. فكر شما هم برابر نيست، عجيب است! روح شما هم برابر و مثل هم از جميع جهات نيست.

هر كسي را بهر كاری ساختند　　　میل او را در دلش انداختند

آن‌چنان‌که عاشقي بر سروري　　　عاشق است آن خواجه بر آهنگري

يك نفر، روحش درگير آهن فروختن است، چقدر وارد كند؟ چه موقع وارد كند؟ چطور آهن‌ها را به مردم بياندازد؟ توماني تومان بلند كند، یک نفر در فكر اين موضوع است. داخل مجلس هم كه نشسته است در كشور آلمان دارد كار ميكند، در آهن‌های قيفی. يكي ديگر فكرش در جنس بزازي‌اش است، يكي ديگر فكرش در جنس خزاري‌اش است، يكي ديگر فكرش در جنس عطاري‌اش است. يكي در فكر اين است چطور كلاه سر ديگران بگذارد، دلال است. آخوند يك نوع

فکر دارد، تاجر يك نوع فکر دارد، اداری يك نوع فکر کلاهگذاري دارد. هرکس یک فکری دارد و همه هم عاشق فکر خودشان هستند.

آن چنانکه عاشقي بر سروري   عاشق است آن خواجه بر آهنگري

فکرها مختلف است، روحها مختلف است، ظاهرها، بدنها و غالبها مختلف است. رنگ همه شما گندمگون است، دو نفری پهلوي هم بایستید، یکي از شما گندمگون سیر است، دیگري کمتر است. این يك خوردهاي فلفل نمکی است و آن دیگری سیب سرخي است مثلا. تمام رنگهاي شما با هم مخالف است.

تمام قدهای شما با هم فرق دارد، الان متر و سانتیمتر و میلیمتر بگذارند، یکي از شما با دیگري هم قدي که میلیمتر بزند هم نیستید. هم حجم نیستید، عجیب است!

موهای شما که مثال زدم، يك موي مژه با تمام کاتریلون موي دنیا مثل هم نیست.

این آیت فردانیت خدا است، این نشانه این است که خالقش مثل ندارد، خالقش، واحد و احد است، از واحد احد، ظاهر شده است واحد احد. این يك دانه موي بنده، موي مژه بنده، این واحد است و احد است، اثنین ندارد، دو دیگر ندارد.

«لا تکرار في التجلي» در تجلي خدا تکرار نیست، همه تاسیس است.

این است که شاعر هم میگوید:

وفي کل شيء له آیه   تدل علي انه واحد

در هر چیزي، نشانه وحدانیت خدا است.

شاعر فارس هم میگوید:

هر گیاهي که از زمین روید   وحده لا شریك له گوید

همه ذرات به وحدانیتشان، پرده عرفان بالا رفت، گوش بدهید فضلاء، همه اشیاء به وحدانیت ذاتشان، به زبان ذات میگویند: «لا اله الا الله»، «لا اله الا الله»، «لا هو الا هو».

ذکر امیرالمومنین7، «یا هو» «یا من هو».

«خاکساريها» این ذکر را خیلي دارند، شبي هم در حلقه آنها بودم و کیفی بردم، ما هم همراه آنها دم گرفتیم.

«یا هو» «یا من هو» «یا من لا هو الا هو» «لا معبود الا الله» «لا موجود الا الله»

این ذکر آن‌ها بود. یادم آمد در چهل سال قبل، در یکي از خانقاههاي خاکساري‌ها شبي را به سر بردم تا صبح، به قول درویش‌ها حالي کردیم فقیر مولا. صبح هم دم گرفتیم بین الطلوعین، خود ما هم دم میگرفتیم. «یا هو یا من هو»

این ذکر اسم اعظمي است که در جنگ بدر به امیرالمومنین7 تعلیم شد.

به هر جهت «لا هو الا هو»، «لا اله الا الله».

این ذکر تمام ممکنات است، همه ممکنات به وحدانیت ذات و به احدیت خودشان در صفات، همه با منطق فطرت میگویند: «لا هو الا هو»، همه مي گویند: «لا اله الا الله».

خدایا به حقیقت این کلمه، زمان مرگ زبان همه ما را به این کلمه مقدسه متکلم بفرما.

من حیفم مي‌آید چند تا شعر نخوانم، ولي شرطش این است که شما صلوات چاق و فربه به ما تحویل بدهید.

در جهان همه ذرات　　　نور غیب را مشکاه

مشکاه، چراغدان را گویند. همه عالم، چراغدان نور خدا است، (الله نور السماوات و الارض) [5]

این‌جا هم یك بیان عرفاني بالاتر است. طلب شما.

در جهان همه ذرات　　　نور غیب را مشکاه

غیر، نفي و حق اثبات　　　لا اله الا الله

ماهیان دریایی　　　آهوان صحرایي

جمله راست گویائي　　　لا اله الا الله

رو ببین تو از هر سو　　　جلوه جمال او

یا حق،

لا اله الا هو　　　لا اله الا الله

از یسبح لله

(یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض) [6] در این آیه «ما» گفته شده است، «من» گفته نشده است فضلاء! «ما» در غیر ذوی‌العقول اطلاق میشود «من» در ذوي‌العقول است.

از یسبح لله	جان هر که شد آگاه

او شنید از هر راه	لا اله الا الله

گوش‌ها کر است.

«حاج ملا هادي سبزواي» می‌گوید:

شور عشق تو در هیچ سری نیست که نیست

خدا، خدا، خدا،

منظر روي تو زیب نظري نیست که نیست

موسي نیست که دعوي انا الحق شنود	و ار نه این زمزمه اندر شجري نیست که نیست

ثناء حضرت حق را به هر شاخ	بود هر برگ گل رطب اللساني

انا الفاني هو الباقي برادر	زهر سو هر نفس تسبیح خواني نیست

یك مرغ دلي كسي نفكندي بقفس	تیر بي‌داد تو پرتاب پري نیست که نیست

نه همي از غم او سینه ما صد چاك است	داغ او لاله صفت بر جگري نیست که نیست

برگردم.

تمام اشیاء، آیت توحید خدا هستند، همه متفرد بالذات هستند آن‌چنان‌که خداوند متفرد است به عظمت و به کبریائیت، به جلال، به جمال، به علم، به حلم، به قدرت، به هیمنت، به سلطنت، به مومنیت، به قهاریت، به جباریت، به رافت، به عطوفت، به رفاقت، به شفقت.

اسم رفاقت بردم، دلم تکان خورد.

یك کلمه این‌جا براي اهل حال و دل بگویم.

آهاي اهل حال مسجد، بعضي‌های شما را میبینم و میشناسم، شاید بعضي‌های شما با خود من هم مدتی همپیاله بودید.

اي اهل حال و دل مجلس، به خدا، رفیقي مهربان‌تر، گرم‌تر، مانوس‌تر، با محبت‌تر، راست و درست‌تر از خدا پیدا نمیکنید، آي رفاقت خدا دارد.

این دعاي مشلول شب‌هاي جمعه را بخوانید، دعاي عجیبي است، از ساحت مقدسشان هم اذن صدور پیدا کرده است، بعضي اسم‌هاي خدا تکان دهنده است.

«يا رفيق يا شفيق» اين در همين دعا است.

«يا شفيق يا رفيق فكني من حلق المضيق و اصرف عني كل هم و غم و ضيق، و اكفني شر ما لا اطيق و اعني علي ما اطيق» [7] .

اگر منبر نبود و می‌بايست حرف بزنم، دلم ميخواست هشت الی نه نوبت بخوانم و بگريم.

آي رفيق مهرباني است خدا، چنان در رفاقتش قرص و محكم، پا برجا، ثابت، يك دل و يك‌رو، چنان مهربان، از بابا مهربان‌تر است، از ننه مهربان‌تر است، از دوست جان‌جاني مهربان‌تر است، چنان دل ميدهد و قلوه ميگيرد، چنان گل ميگويد و گل ميشنود. بيا توي ميدان.

اين حلواي طنطناني است تا نخوري نداني است

تا نيايي، نمی‌فهمی. اين شب‌هاي ماه رمضان مغتنم است رفيق‌ها، قدر بدانيد. يك ساعت به اذان صبح، نيم ساعت و سه ربع مانده به اذان صبح، اين بطن را به قول علما، مصدر بَطَنَ، اين را سيرش كنيد، اين بي پير را خفه دمش بكن، بعد برو يك گوشه تاريكی خلوتی، آن وقت با خدا دل بده و قلوه بگير، گل بگو و گل بشنو.

«يا انيس المتوحشين في الظلم ياكهف من لا كهف له يا كنز من لا كنز له يا ذخر من لا ذخر له، يا حرز من لا حرز له» [8]

خدا، گنج من تويي، خدا، حرز من تويي، خدا، پناه من تويي، اي پناه بي‌پناهان، اي گنج گنجنداران، اي حساب بي‌حسابان.

گوشه‌اي را بگويم. جوان‌ها شما بشنويد. شما از پيرمردها مهياتر برای كار هستيد، پيرمردها خسته هستند، ضعف هم دارند، ولي شما تازه كار هستيد. پيغمبر9 هم فرمودند: «عليكم بالاحداث» [9] بر شما باد كه با جوان‌ها بگيريد زيرا «انهم اسرع الي الخير»، زيرا آن‌ها زودتر به طرف كارهاي خير می‌آيند، مزاج آن‌ها و حال آن‌ها، وضعيت بدني آن‌ها مناسب‌تر است. پيرها مثل من افتاده‌اند و نفس نفس افتاده‌اند. جوان نو رسته بهتر كار می‌كند.

جوان‌ها، ماه رمضان را غنيمت بشماريد، قدري سحري را زودتر تمام كنيد، ساعت سه و نيم، امساك كنيد، طوري نميشود! تير كه به دل آدم نميخورد كه حالا نيم ساعت كمتر بخورد، در عوض افطار بيشتر بخوريد. نيم ساعت به اذان صبح مانده است، امساك كن، برو يك گوشه خلوتي، چراغ را هم خاموش كن، با خدا بنا كن به حرف زدن. حرف بزن، نميخواهم دعاي عربي بخواني، چون

تو عربي نميفهمی، عربي نميفهمي، آن وقت به فكر قرائت هم هستي، قله ميم و ح حاء را و صفير صاد را، تفخيم راء. اين خرت و پرت‌ها را ميخواهي رعايت كني، اصلا از حال ميافتي. فارسي حرف بزن.

چند از اين الفاظ و اضمار و مجاز سوز خواهم سوز، با اين سوز ساز

ما درون را بنگريم و حال را ما برون را ننگريم و قال را

«قال» هر چي ميخواهد باشد، عربي يا فارسي، حال پيدا كن.

ناظر قلبيم اگر خاضع بود گر چه گفت و لفظ ناخاشع بود

چرا؟

ز آن‌كه دل جوهر بود گفتن عَرض پس طفيل آمد عرض، جوهر غرض

به همان زبان فارسي، همين‌طوركه با پدر و مادرت حرف ميزني، همان‌طوركه با دوست و رفيق خودت حرف ميزني.

عزيزم! يار دل و گل عذارم! دوست مهربانم! قربانت بروم!

همين‌طوري‌كه با دوست خودت حرف ميزني، با خدا حرف بزن.

همان‌طوري‌كه با پدرت حرف می‌زنی و ميگويي: بابا جان بده. كره خر! خيلی هم فضولي كرده است، شيشه را زده شكسته است، الدنگی كرده است، قاليچه را گرو گذاشته است، مع ذلک، پر رو! به پدر كه می‌رسد پررويي مي‌كند و می‌گويد: بابا پولم بده ميخواهم مدرسه بروم. با همه كثافت‌كاري‌ها، با پر رويي‌ها، كت و شلوارم را عوض كن ميخواهم مدرسه بروم.

با همين پر رويي با خدا حرف بزن، خدا از پدر مهربان‌تر است. تو اگر صد بار اگر توبه شكستي باز آ.

باز آ باز آ، هر آن‌چه هستي باز آ گر كافر و گبر و بت پرستي باز آ

اين درگه ما درگه نوميدي نيست صد بار اگر توبه شكستي باز آ

پنجاه بار تدر خانه غلط كردي، باز ميگويي بابا پول بده، بابا، ميخواهم كاغذ بخرم، دفتر بخرم، كت و شلوارم را عوض كن، ميخواهم مدرسه بروم، با كمال پر رويي، التفات فرموديد؟ با همه آن خراب كاري‌ها!

به خدا، خدا مهربان‌تر است به خدا، خدا گوش به آوازتر است. هزار تا معصيت كردي؟ به خدا بگو: خدا بده، خدا من را نگه‌بدار، خدا من كم استعداد هستم، خدا من كم طاقت هستم، خدا من ضعيف هستم، خدا نادان هستم، خدا نادار هستم، خدا دانايم كن، دارايم كن، بده، من را نگه‌بدار، ولت نميكنم.

ده شب، نيم ساعت به اذان صبح، جوان‌ها، یک گوشه‌اي خلوت بنشينيد و با خدا همين‌طور حرف بزنيد. همين‌طور كه يادتان دادم، فارسي حرف بزن، نميخواهم دعاي عربی بخواني. تو دعاي افتتاح را چه ميفهمي؟ معنی آن را نمی‌فهمی، همه‌اش در بند عبارت هستي، حرف بزن با خدا. بد هستم، درست است خدا، معصيت كار هستم، درست است و قبول دارم، نميخواهم روز قيامت دست و پاي من را شاهد بگيري، من خودم الان ميگويم، بد هستم، رد هستم، عاصي هستم، خاطي هستم، كثافت‌كار هستم، مستحق همه گونه عقاب و عذاب هستم، همه را قبول دارم، شاهد هم لازم نيست، لازم نيست كه دست و پای من شاهد باشند. خودم شهادت ميدهم، خودم ميگويم، با همه اين مقدمات، بده. اگر تو ندهي، به چه كسي بگويم؟ پيش تو نيايم خدا، پيش چه كسي بروم؟ از چه كسي توفيق بخواهم؟ از چه كسي سعادت بخواهم؟ از چه كسي ياري بخواهم؟ از چه كسي پول بخواهم؟ از چه كسي عيال بخواهم؟ از چه كسي قدرت بخواهم؟ از چه كسي ايمان بخواهم؟

از تو ميخواهم و از تو ميخواهم، غير از تو هيچ كس را ندارم و هيچ كس را هم نداشتم.

همه اين حرف‌ها را بگوئيد جوان‌ها، همين حرف‌ها كه يادتان دادم بگوئيد. خدا شاهد است بعد از چهار دقيقه، خودت به گريه ميافتي، بعد از پنج دقيقه، انقلاب حال پيدا ميكني. آن گريه تو، جواب لبيك خدا است، همچنان‌كه به گريه افتادي و دلت تكان خورد، بدان كه او بيك گفته است، او لبيك گفته است. نشانه لبيك خدا، اشك شما است، نشانه لبيك خدا، انقلاب حال شما است، خوشا به حال تو، اگر خدا لبيك بگويد، خوشا بر احوال شما، اگر جنبه رفاقت خدا بر شما تجلي كند.

خدايا به ذات مقدست، تجلي رفاقت با همه ما بفرما.

ما را رفيق خودت قرار بده.

مطلب رفت در شاخه‌اي، لازم دانستم به اين شاخه بروم و الا از حرف خودم منصرف نميشوم، وقت هم گذشت، دنباله به عهده فردا. به هر حالت، وقت ما مساعد براي تكميل مطلب نيست، ان‌شاءالله شما زنده باشيد، من هم تصدق سر شما زنده بمانم، فردا دنباله مطلب امروز را كه مقدماتش را عرض كردم، به عرض شما خواهم رسانيد.

يادم آمد، افتادم توي اين مناجات‌هاي فارسي، گوشت و پوست و خون و استخوان من از نان امام حسين7 پرورش يافته است، و من روز قيامت افتخار ميكنم، سر به عرش ميسايم كه پدرم، نوكر امام حسين7 بوده است، نان نوكري امام حسين7 خورده است و من را متولد كرده است، لهذا من محال است وارد در یک مرحله روحاني شوم و از امام حسين7 غافل باشم.

الان صحبت مناجات‌ها كردم، ياد مناجات امام حسين7 افتادم.

يا ذا المعاني عليك معتمدي   طوبي لعبد تكون مولاه

اي خدا، اي صاحب علو و درجه، پناه من تويي، تكيه‌گاه حسين7 تويي، مايه اميد حسين7 تويي. خوشا به حال آن بنده‌اي كه تو آقاي او باشي، خوشا به حال اين بنده، خوشا به حال اين بنده.

طوبي لمن بات خائفا ارقا   يشكو الی ذی الجلال مولاه شكوه بلواه

خوشا به حال آن بنده‌ای كه شب را به روز بياورد، از تو ترسان باشد، مراقب تو باشد، گرفتاري‌هايش را به تو شكايت كند و عرضه بدارد.

نيمه شب است، دارد مناجات می‌كند.

خيلي‌ها مناجات كردند. پيغمبر9، اميرالمومنين7، حضرت زهراء3، امام حسن7، همه، همه، در هيچ يك از اين مناجات‌ها نداريم كه خارجا جواب الهي نمايان شده باشد، جز در امام حسين7. اصلا امام حسين7 با خدا است و خدا با امام حسين7 يك سر و سر ديگري دارد، يك عالم ديگر دارد.

يك مرتبه صدا بلند شد، از ناحيه افق، بطوري كه شنيده ميشد:

«لبيك لبيك عبدي و انت في كنفي و كلما قلت قد سمعناه»

من ميگويم و شما هم بناليد. دلتان ميخواهد الان خودتان را به امام حسين7 بچسپانيد، شما هم دنبال امام حسين7 رو به خدا برويد و اشك بريزيد.

يك مرتبه، صدا بلند شد:

بلي، بلي، بنده من، حسين7 من.

اگر يكبار گويي بنده من   از عرش ميگذرد خنده من

«لبيك لبيك عبدي و انت في كنفي»

حسين7 تو در پهلوي ما هستي، تو در سايه حمايت ما هستي، هر چه گفتي شنيديم.

«كلما قلت قد سمعناه»

هر چه گفتي شنيديم. حسين7، حسين7، حسين7 ما، صدايت را بلند كن، ملائكه عاشق صداي تو هستند.

«صوتك تشتاقه ملائكتي»

خوب، همه مهيا هستيد، بزرگ و كوچك و عالم و عامي، آقايان، ملائكه مشتاق صداي حسين7 هستند.

يك وقت هم ملائكه شنيدند، حسين7 فرياد ميزند:

وا غربتاه،

«اما من مغيث يغيثنا لوجه الله».

آيا يك نفر هست به داد ما برسد؟

در اين كلمه بلند بناليد.

«اما من ذاب يذب عن حرم رسول الله»

سيدها، اين كلمه شما را تكان ميدهد.

آيا يك صاحب غيرت است بيايد ناموس پيغمبر را حفظ كند؟

به حق مولانا الحسين المظلوم7 و بعترته: و اصحابه المظلومين،

با چشمان گريان و سينههاي سوزان

ده نوبت

يا الله

خدايا به سينه سوزان امام حسين7 و به دعاها و مناجات شبانه و اشكهاي ريزانش، همين ساعت امر فرج و ظهور امام زمان7 را اصلاح بفرما.

سينه حضرت سيد الشهداء7 را به ظهور حضرت بقيه الله7 شفا بده.

دل آن بزرگوار را از هم و غم و حزن و گرفتاري‌هاي روحي نجات بده.

قلب مطهرش را از ما بدكاران، راضي و خرسند فرما.

قلب ما را از مهر و محبت آن حضرت، از ولايت آن حضرت مملو و سرشار بفرما.

چشمان ما را به جمالش و دست‌هاي ما را به دامنش برسان.

همه ما، تمام شيعيان، بلکه تمام مسلمين را در پناه صاحب الزمان7 از هر خطاء و اشتباه و از هر خطر و صدمه‌اي حفظ بفرما.

مشکلات ما را حل و آسان فرما.

گرفتاري‌های ما را برطرف فرما.

گرفتاران بي‌گناه ما را آزاد فرما.

بیماران ما را شفای خیر بده.

بيماري ناداني را از پير و صغير ما دور گردان.

رفتگان ما را غريق رحمت فرما.

ذوي الحقوق ما، خاصه سلسله جليله روحانيين، علماء ما، يعني فقهاء ما، محدثين ما، وعاظ ما، روضه خوان‌هاي ما، مداح‌هاي ما، که ما را با خدا و پيغمبر و ائمه آشنا کردند، همه اين‌ها را غريق رحمت فرما.

برادران ما که در اين معبد، تو را بندگي کردند، و لو يك يا الله، به عنوان بندگي تو گفتند، همه آن‌ها را بيامرز.

به همه آن‌ها سهم وافي، از ثواب‌هاي اين جلسات ما عطا بفرما.

بعد از ما آيندگان را، به ياد دعاي خير ما بيانداز.

دعاهای آن‌ها را درباره ما مستجاب بفرما.

مومنين حاضرين مجلس، غير از آنچه گفتم، هر حاجت شرعی ديگر دارند، برآور.

خدايا، مريض اين مومن را به حرمت حضرت زين العابدين7 شفای عاجل کامل مرحمت فرما.

بالنبی و آله و عجل فی فرج مولانا صاحب الزمان7.